



## مقاله پژوهشی

علی احمدپور<sup>۱</sup>

بهرروز محمدی منفرد<sup>۲</sup>

بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر\*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

## چکیده

هدف اصلی پژوهش پیش‌رو تبیین، تحلیل و نقد نسبت و پیوند واقعی میان هنر اسلامی و معنویت و خداشناسی بر اساس رویکرد دکتر نصر است. روش پژوهش در این نوشتار، تحلیلی-اسنادی است و در جمع‌آوری داده‌ها از شیوه کتابخانه‌ای استفاده شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد از نگاه نصر، هنر اسلامی افزون بر این که معنویت‌بخش است، می‌تواند به عنوان تجلی غایت الهی نیز به شمار آید؛ زیرا سبب می‌شود انسان درباره زیبایی‌های هنر تفکر نموده و با کمک آنها همواره خدا را یاد کند. مهم‌ترین نقد بر دیدگاه نصر، به نوع نگاه ایشان نسبت به ماهیت هنر و همچنین نقش آن در کارکردهای معنوی و خداشناسانه وارد است. وی با تقسیم هنر به دینی، قدسی و سنتی، ملاک و معیار قدسی بودن هنر را جوامع و نه انسان، دانسته است و هنر قدسی را نیز هنری می‌داند که از یک جامعه سنتی سرچشمه گرفته است. دیگر اشکال نظریه وی در باب هنر، تطبیق اندیشه‌های خود با آثار هنری در تمدن اسلامی است که در ادامه پژوهش به آنها اشاره می‌شود.

**واژگان کلیدی:** هنر اسلامی، هنر سنتی، خداشناسی، سیدحسین نصر، معنویت، کارکرد هنر اسلامی.

ali.ahmadpour@uma.ac.ir

۱. استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

muhammadimunfared@ut.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه تهران



## مقدمه و طرح مسئله

دیدگاه سنت‌گرایی نسبت به هنر در قرن بیستم، به سردمداری رنه‌گنون، شوان و بورکهارت پایه‌گذاری شده و گسترش یافت. نصر هم که از جمله سنت‌گرایان است، حقیقت هنر را از آن جهت که برگرفته از حقیقت معنوی و تجلی‌بخش آن می‌داند، مقدس می‌شمارد. وی معتقد است در تمدن اسلامی، پیشینه و آغاز هنر اسلامی به قرن اول هجری و نخستین نسخه‌های خط کوفی و نخستین مساجد و حتی نخستین مسجد بزرگ یعنی مسجدالنبی در مدینه بازمی‌گردد که نشان‌دهنده اصول دقیق زیبانویسی و هنر خوشنویسی از یک‌سو و نماد عناصر خاص معماری از سوی دیگر است (نصر، ۱۳۹۳: ۸۴). از نظر نصر، هنر اسلامی از تجلیات اصلی دین اسلام است که نه تنها در زندگی مسلمانان نقش اساسی دارد، بلکه برای کسی که خواهان فرارفتن از صرف ظاهر باشد، کلیدی برای فهم عمیق‌ترین جنبه‌های اسلام به شمار می‌آید. به گفته بورکهارت، اثرگذاری هنر اسلامی، به ویژه هنر معماری، از آنجا سرچشمه می‌گیرد که همه اضطراب‌ها و وسوسه‌های افسارگسیخته دنیا را از میان برمی‌دارد و به جای آن، نظم و نظام می‌آفریند که مبین توازن، صفا و آرامش است. اما ریشه این اثرگذاری کجاست؟ ریشه اصلی این اثرگذاری را باید در ویژگی‌های هنر اسلامی جست، و ویژگی‌هایی که تفاوت و جدایی آن را با هنر غرب روشن می‌کند. در دیدگاه موجود غرب، اثر هنری به اثری گفته می‌شود که نقش فردیت هنرمند را در خود، باز می‌تاباند، ولی از نظر اسلام، هنر - در ذات خود - تجلی حقیقت کلی و جهانی است (جلالی، ۱۳۷۸: ۳۳۱).

در رابطه با کارکردهای معطوف به خداشناسی و معنویت هنر اسلامی، مقالات مختلفی نوشته شده است از جمله مقاله‌ای با عنوان «مبانی سنتی هنر اسلامی» تألیف حسین صبری و غلامرضا اعوانی که در شماره سی و پنج فصلنامه جاویدان خرد، سال ۱۳۹۸ منتشر شده است. این مقاله، خاستگاه و شکل‌گیری هنر اسلامی را با مبنا قرار دادن دیدگاه سنت‌گرایان، تبیین و تحلیل کرده است. مقاله دیگر با موضوع «معنویت و هنر از دیدگاه سنت‌گرایان»، توسط ولی‌الله عباسی در شماره بیستم مجله اخلاق، در سال ۱۳۹۶، منتشر شده است که به تحلیل و ارزیابی نسبت هنر و معنویت، از دیدگاه سنت‌گرایان به ویژه سید حسین نصر پرداخته است. مقاله «هنر و معنویت دینی در اندیشه سیدحسین نصر»، به قلم منصور حسامی و غزاله واعظ موسوی نیز به ویژگی‌های هنر سنتی از دیدگاه سنت‌گرایان، به ویژه نصر



پرداخته است. همچنین رفیع‌الدین اسماعیلی در مقاله «بررسی رابطه هنر و دین از منظر سیدحسین نصر و سیدمرتضی آوینی» در مجله معرفت فرهنگی - اجتماعی (سال ۱۳۹۵) به چاپ رسیده که به تبیین و تحلیل آرای دو اندیشمند فوق، درباره رابطه دین و هنر اشاره کرده است. با بررسی پژوهش‌های پیشین در زمینه بحث کارکردهای هنر اسلامی، این نتیجه به دست آمد که بیشتر تحقیقات انجام شده به‌طور کلی در زمینه رابطه هنر و خداشناسی و معنویت از منظر سنت‌گرایان صورت گرفته است و دیدگاه دکتر نصر، چندان محل بحث نبوده است. بنابراین وجه تمایز این تحقیق از پژوهش‌های پیشین این است که به‌طور مستقل و به‌صورت جامع و با روش توصیفی - تحلیلی، به این کارکردها می‌پردازد. در مجموع، مسئله اصلی پژوهش حاضر، شناسایی ماهیت و کارکردهای هنر اسلامی بر مبنای رویکرد دکتر نصر است. به همین خاطر، ابتدا ماهیت و منشأ هنر اسلامی را تبیین می‌کنیم و سپس کارکردهای هنر در حوزه خداشناسی و معنویت آن را تبیین، تحلیل و نقد خواهیم کرد.

### ۱. ماهیت هنر اسلامی در اندیشه نصر

رویکردی جامع و مورداتفاق همگان درباره اصطلاح هنر وجود ندارد. برای نمونه از دیدگاه افلاطون، ماهیت هنر، تقلید از صور معقول و نه اعیان است (افلاطون، ۱۳۶۶، ۱: ۱۲۱). علامه جعفری می‌نویسد: «هنر یکی از نمودها و جلوه‌های بسیار شگفت‌انگیز سازنده حیات بشری است» (جعفری، ۱۳۶۹: ۱۶-۱۳). از نظر دکتر شریعتی، «هنر مقوله‌ای دینی و یک حقیقت متعالی و مقدس است که نجات‌بخش بشریت می‌باشد (شریعتی، ۱۳۶۶: ۶). تولستوی هنر را «بیان احساسات و عواطف هنرمند و انتقال آن به دیگران» می‌داند (تولستوی، ۱۳۷۲: مقدمه). در نهایت، رید، هنر را «کوششی برای آفرینش صور لذت‌بخش» برمی‌شمارد (رید، ۱۳۸۶: ۲). روشن است که بررسی همه این دیدگاه‌ها، نیازمند مباحثی گسترده بوده و تمرکز پژوهش حاضر، تنها بر دیدگاه دکتر نصر در این مورد است. از نظر نصر، طبیعت و هنر اسلامی از نشانه‌های خالق هستی است که با مشاهده آنها، آدمی به یاد خدا می‌افتد و به عظمت و



بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر

قدرت خداوند پی می‌برد. او در روند این تعریف، حکمت<sup>۱</sup> را تنها دانشی می‌داند که پارای شناخت هنر اسلامی را دارد؛ زیرا حکمت، دارای الهام فرافرادی (ماوراءالطبیعی و الهی) است که در نهایت به خداوند باز می‌گردد.

نصر می‌نویسد:

اگر طبیعت یک محمل یاد خدا با ذکر است، از آن‌روست که خالق و صانع آن خداوند بوده است، چنان‌که یکی از اسماء خدا، صانع است و اگر هنر اسلامی، می‌تواند محمل ذکر «احد» قرار گیرد، به این دلیل است که اگر چه خالق آن انسان است، اما از نوعی الهام فرافرادی و حکمت ناشی می‌شود که به «او»، باز می‌گردد (نصر، ۱۳۷۵: ۱۸).

از عبارات نصر چنین فهمیده می‌شود که هنر با معرفت باطنی که منشأ آسمانی دارد، مرتبط است. بنابراین هنر، هدیه‌ای الهی در باطن آدمی و تجلی و تمثیل نفس زیبایی و جمیل حق است. از دیدگاه نصر «هنر بر علمی به عالم هستی مبتنی است که ماهیتی معنوی و باطنی دارد و به‌نوبه خود، محملی برای انتقال معرفت با یک سرشت معنوی است (نصر، ۱۳۸۵: ۴۹۴). براساس این عبارت می‌توان گفت نصر، رویکردی متعالی به هنر دارد، برخلاف برخی همچون تولستوی و رید که یا هنر را براساس تخیل تعریف کرده‌اند یا به غایت و ذات و محتوای هنر توجه نکرده‌اند و یا اینکه هنر را از جنبه آسمانی به مرتبه زمینی، تنزل داده‌اند. به‌نظر می‌رسد برای تدقیق ماهیت هنر از نگاه نصر، لازم است گونه‌های هنر و همچنین پیوند هنر با وحی بررسی شود.

۱. اصطلاح حکمت نخستین بار توسط تیوتیس بورکهارت متفکر آلمانی، به صورت جدید و با انضمام به هنر اسلامی وارد مباحث نظری هنر اسلامی شد و پس از آن، در روند تعریف و تشریح هنر اسلامی به کار رفت. در تفکر بورکهارت هنر اسلامی متکی بر حقایقی است بنیادی که طیفی از واژگان سامان یافته در کنار یکدیگر، آن را بیان می‌کنند و در مرکز این واژگان توحید الهی قرار دارد. واژگان مزبور عبارتند: از توحید الهی، وحدت، کثرت، نظم، علم و زیبایی و در مجموعه این واژگان وحدت در جایگاه خاصی قرار دارد تا توحید الهی را معنا بخشد. در حقیقت از دیدگاه بورکهارت هنر اسلامی تجربه‌ای زیباشناختی و غیرشخصی از وحدت و کثرت‌های جهان است که در این تجربه کلیه کثرت‌ها در حوزه نظمی بدیع به وحدت تبدیل می‌شوند. در عین حال وقتی در اسلام می‌گوییم لا اله الا الله، در همان حال که تمایز سطوح مختلف واقعیت با یکدیگر محفوظ است (کثرات)، هر چیز زیر قبه بیکران احدیت اعلا جای می‌گیرد؛ یعنی به مجرد تشخیص امر فی‌نفسه متناهی، دیگر نمی‌توان آن را به مثابه واقعیتی در کنار نامتناهی تلقی کرد و به همین علت پدیده فانی و محدود در نامتناهی مندمج می‌شود، اما هرگاه استعداد و جایگاه رفیع امر متعالی و نامتناهی را به اشتباه به پدیده فانی ببخشیم، گرفتار توهم عظیمی شده‌ایم و هنرمند مسلمان در هنر تصویری تجلی بارز و سرایت‌پذیر این اشتباه را مشاهده می‌کند و قاعده «حکمت»، تلاشی برای جلوگیری از سرایت‌پذیری این اشتباه بزرگ است. بنابراین بورکهارت حکمت را روشی تأویلی برای فهم هنر اسلامی می‌داند. محتوای این روش تفسیر و تأویل اشکال زیباشناختی به بنیادهای نظری و عرفانی است. نصر هم در تعریف حکمت سعی می‌کند تبیین خرد و معنویت را خاتمه بخشد. وی در عین حال معتقد است که حکمت بر عملی باطنی استوار است که بر ظواهر اشیا نظر ندارد.



نصر هنر را به دینی، سنتی و اسلامی تقسیم می‌کند. وی هنر سنتی را هنری می‌داند که بر اساس اصول دینی و سنت الهی، قصد نمایش مبدأ هستی را دارد و هنر مقدس را جلوه‌ای خاص از هنر سنتی می‌پندارد که هدفش ترویج دین در یک جامعه سنتی است. اما نصر، هنر دینی را به دوران مدرن و پسامدرن مربوط می‌داند که در آن، هنر اصولاً از سنت‌های الهی جدا شده و بر تفکر اومانیستی مبتنی است. در چنین جامعه‌ای که خود، غیردینی است، هنر دینی با درآویختن به ظواهر دین شکل می‌گیرد. با توجه به آنچه گفته شد، نصر، معیار مقدس بودن هنر را تمدن فراگیر آن می‌داند که مبتنی بر سنت‌های دینی است. بنابراین وی از مقوله فرم و محتوا فراتر می‌رود و به ماهیت و هدف این هنر اشاره می‌کند. چنین هنری حتی ممکن است در ظاهر، فرم و محتوا نشان آشکاری از دین نداشته باشد، اما به خاطر نشأت گرفتن از یک دنیای دینی، مقدس است (نصر، ۱۳۸۰؛ ب: ۵۷-۴۵). بنابراین از دیدگاه نصر، هنر اسلامی، هنر مقدس به‌شمار می‌آید، چون دارای منشأ و حیاتی و تجلیات الهی است. اما وی هنر دینی را به سبب موضوعیتی که دارد، به جهان مدرن که ریشه صرفاً انسانی دارد، وابسته می‌پندارد، یعنی آنچه موضوع و محتوای دینی داشته باشد، اگرچه شکل و صورت آن دینی نباشد.

نصر با تدقیق ارتباط و نسبت هنر با وحی، می‌کوشد ماهیت هنر اسلامی را بهتر معرفی کند. وی معتقد است هنر اسلامی در وحی ریشه دارد؛ به این معنا که سرچشمه هنر اسلامی را باید در وجه درونی و باطنی سنت اسلامی - که زاینده وحی است - یافت و از آن طریق به منبع فیاضی رسید که خالق این هنر و حافظ آن، در طول قرون و اعصار بوده است. از منظر نصر:

هنر اسلامی به‌طور مستقیم هم با روح قرآن و وحی اسلام مرتبط است، هم با صورت ظاهری آن ارتباط دارد. این هنر در پی بازتاباندن یگانگی خداوند است. صورت ظاهری قرآن کریم و زیبایی و معنای باطنی آن، هر دو از خداوند است. هنر اسلامی نیز به همین نحو پیامی را که در بطن وحی اسلامی قرار دارد، به اشکال و صوری عرضه می‌کند که بازتاب اصل، منشأ معنوی و آسمانی اسلام است و انسان را به سوی خداوند فرا می‌خواند. هم روح هنر اسلامی و هم اشکال و صورت آن، هر دو مُلهم از وحی اسلامی است (نصر، ۱۳۷۶: ۱۴۹).

با این توضیحات، هنر اسلامی به باطن وحی یا طریقت معطوف است و از این حیث، این وجه باطنی و درونی به



نحو جدایی ناپذیری با معنویت اسلامی، پیوند دارد. افزون بر آن، رابطه‌ای ارگانیک میان هنر و پرستش اسلامی وجود دارد. رابطه میان تفکر و تعمق درباره خداوند -به صورتی که در قرآن توصیه شده- و سرشت تفکرآمیز این هنر، همچنین رابطه میان «ذکر الله» که هدف غایی تمام اعمال و شعائر مذهبی در اسلام است و نقشی که هنرهای تجسمی و شنیداری در زندگی هر مسلمان به طور خاص و امت اسلامی به طور عام ایفا می‌کند، مؤید این رابطه علی میان وحی و هنر اسلامی است. اگر این هنر به نزدیک‌ترین وجه ممکن با صورت و معنای دین اسلام پیوند نداشت، هرگز نمی‌توانست از عهده انجام این وظیفه معنوی برآید (نصر، ۱۳۷۵: ۱۰).

نصر معتقد است هنر اسلامی با آن که نشان‌گر وابستگی مخلوقات عالم هستی به خدای واحد و حاکمیت او بر همه چیز است، روح را آماده عروج و صعود به طرف عالم غیب می‌کند و بر معرفتی مبتنی است که خود، سرشت روحانی دارد؛ معرفتی که بورکهارت آن را حکمت نام نهاده است (نصر، ۱۳۷۵: ۱۴-۱۱). به همین خاطر در اسلام، روحانیت و خردمندی از هم جدایی ناپذیرند و وجوه مختلف یک حقیقت به‌شمار می‌آیند. حکمتی که هنر اسلامی بر آن استوار است، چیزی جز جنبه خردمندانه خود روحانیت و معنویت اسلامی نیست. این هنر بر علمی باطنی یا همان حکمت، مبتنی است که به ظواهر اشیاء نظر ندارد، بلکه بر حقیقت درونی آنها ناظر است و هنر اسلامی به برکت این علم و به واسطه برخورداری از برکت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حقیقت اشیاء را که در خزاین غیب قرار دارد، در ساحت هستی جسمانی متجلی می‌سازد (نصر، ۱۳۷۵: ۱۵).

نصر، انسان را یک اثر هنری کامل از طرف خدا می‌داند و معتقد است انسان از این جهت که مخلوقی خداگونه است، خود، یک اثر هنری به‌شمار می‌آید که خالق هنرمند او را به وجود آورده است. خلقت انسان، نمود یک اثر هنری تام و کامل است که به‌طور مستقیم می‌تواند جمال الهی را بازتاباند. از این رو در دین مقدس اسلام یکی از صفات خداوند، «المصوّر» به معنای آفریننده صورت‌ها بیان شده است. بنابراین چون خداوند متعال، هم معمار، هم هندسه‌دان، هم شاعر و هم نقاش و غیره است انسان نیز که مخلوق خدا و جانشین او در روی زمین است، همین کارها را می‌تواند به نحو احسن انجام دهد (نصر، ۱۳۸۰: الف: ۴۲۸).

دیدگاه نصر درباره ماهیت هنر اسلامی از نقاط قوت و ضعف‌هایی برخوردار است. مهم‌ترین نقطه قوت دیدگاه



نصر در مورد ماهیت هنر اسلامی این است که هنر را عامل ارتباط با قرآن و خاندان نبوت، انعکاس جمال و جلال الهی و یادآور حقایق الهی می‌داند. افزون بر این، وی حقیقت هنر اسلامی را با کمک قرآن و سنت نبوی تعریف می‌کند. در عین حال، دیدگاه سنت‌گرایان از جمله نصر نسبت به هنرهای سنتی، مقدس و دینی در تطبیق با مصادیق، مشکل دارد. از یک سو، اثبات مصادیق هنر سنتی و مقدس با تکیه بر مستندات تاریخی دشوار است و از سوی دیگر، بیش از آنکه دیدگاه ایشان مبتنی بر تحلیل آثار مستقل هنری باشد، به نوعی تطبیق افکار با مصادیق به شمار می‌آید. به بیان دیگر، به جای آنکه ابتدا آثار هنری به‌نحو مستقل تحلیل شوند و بر اساس این تحلیل، دیدگاه ما دربارهٔ هنرها صورت‌بندی شود، نصر و سنت‌گرایان، پیش‌فرض‌های مابعدالطبیعی با محوریت مفهوم سنت، به معنای خاص آن در سنت‌گرایی را لحاظ کرده و بر اساس آن، نظر هنری خود را ارائه می‌دهند. ایشان در نهایت این دیدگاه را بر مصادیقی خاص تطبیق می‌کنند که به نظر می‌رسد برخی از این نمونه تفسیرها با مشکل روبروست. برای نمونه، نصر در جایی افزون بر آن که قرائت قرآن، خوشنویسی قرآن، مسجد، مدرسه‌ها، تکیه‌ها، خانقاه‌ها، حسینیه‌ها و دیگر بناهای اختصاصی دینی را هنر مقدس می‌خواند، بسیاری از کاخ‌ها، مهمان‌خانه‌ها و بیمارستان‌های سنتی را نیز هنر مقدس می‌داند، در حالی که عزاداری شیعیان را ذیل هنر سنتی متمایل به هنر مقدس قرار می‌دهد (نصر، ۱۳۸۰؛ ب: ۵۱). این مصداق‌شناسی بر اساس فرض‌های سنت‌گرایی صحیح است، اما آیا می‌توان مدعی شد که معماری کاخ یا مهمان‌خانه سنتی، بیشتر از عزاداری، حضور امر قدسی را برای مخاطب متبلور می‌سازد؟ (خندقی و موسوی گیلانی، ۱۳۹۴: ۱۲۱).

افزون بر این، نوع نگاه نصر به حقیقت هنر، در پذیرش اصل وحدت متعالیهٔ ادیان و امر قدسی و فهم او از وحی ریشه دارد. پس تمام مناقشات معطوف به آن‌ها حقیقت هنر را نیز دربرمی‌گیرد که البته بحث دربارهٔ آن خارج از محدودهٔ این پژوهش است. برای نمونه وی منشأ هنر اسلامی را وحی می‌داند و برای وحی دو نوع کاربرد و کارکرد قائل است: کارکرد ظاهری آن آداب، رسوم، تعالیم و نمادهاست و کارکرد باطنی و جوهری چیزی است که به‌وسیلهٔ آن راهی فراسوی معنویت و آسمان برای انسان گشوده می‌شود. (نصر، ۱۳۸۴: ۵۵). حال پرسش این است که آیا وحی معنویت‌آفرین، وحی آسمانی است یا الهامات را نیز دربرمی‌گیرد؟ اگر نصر الهامات کسانانی مانند کنفوسیوس را در چرخهٔ وحی و تعالیم ایشان را در ردیف ادیان می‌نشانند، چگونه می‌توان ادیان زمینی را بستری برای معنویت از جمله



بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر

معنویت هنر قرار داد؟ پاسخ این است که متکلمان اسلامی اعتقاد ندارند چنین چیزی اساساً وحی اصطلاحی باشد، لکن نصر، گویی این الهامات را - بر فرض آنکه درست و رحمانی باشد و نه شیطانی - در مفهوم وحی مندرج می‌داند و می‌گوید: دلیلی ندارد که آیین هندو را از مقولهٔ دین خارج بدانیم، مشروط بر این که این اصطلاح را به معنای چیزی بفهمیم که انسان را از طریق یک پیام، وحی یا جلوه‌ای که از «حقیقة الحقایق»<sup>۱</sup> می‌رسد، با مبدأ کل پیوند می‌دهد (نصر، ۱۳۸۰؛ الف: ۱۴۳). بنابراین از نگاه وحی، همین پیام‌ها و الهامات می‌تواند برای پاره‌ای از دریافت‌ها تحت عنوان آیین و دین خاص بستری مناسب و شایسته شود.

نکتهٔ دیگر این که از نظر نصر چون بشر دچار انحراف می‌شده است، خداوند به تنوع وحی و ازاین‌رو تنوع آموزه‌های توحیدی دست زده است (نصر، ۱۳۸۳: ۱۰۱). پرسش اینجاست که اگر بشر دچار انحراف نمی‌شد، آیا خداوند برای بشر اعصار نخستین با انسان عصر کنونی، دین و وحی یکسان و آموزه‌ها و تعالیم مشابه و زبان دین همانند و رمز و رازهای همگون منظور می‌نمود؟ یعنی آیا نباید تصور کنیم، حتی در صورت سلامت نفس انسان، خداوند در انزال کتب و تشریح ادیان، به مسئلهٔ تکامل بشر توجه کرده و از این جهت، شریعت بعدی را در سطحی برتر نسبت به شریعت قبلی، نازل می‌نموده است؟ پس هر چند همهٔ ادیان را تجلیات لوگوس یا کلمة‌الله بدانیم، نمی‌توانیم سطح تجلی را در همه یکسان بینگاریم.

## ۲. کارکرد معرفتی هنر اسلامی

نقش معرفتی هنر اسلامی را می‌توان در نشان دادن محتوای وحی و شناخت حقیقت خداوند مشاهده کرد. در ادامه به چنین معارفی اشاره می‌کنیم:

### ۱-۲. معرفت به محتوای آموزه‌های وحیانی

از نگاه نصر، هنر اسلامی از محتوای آموزه‌های وحیانی شناختی ارائه کرده و وجه باطنی و درونی وحی را نشان می‌دهد. وی معتقد است هنرمندان مسلمان تحت تعالیم دین مبین اسلام، توانستند بسیاری از مفاهیم معنوی را در قالب نقش‌های تزئینی مبتنی بر اصول زیباشناختی ارائه نمایند. از اینجا می‌توان به کارکرد تفسیری و معرفتی هنر





اسلامی از آموزه‌های وحیانی اشاره کرد؛ به این صورت که هنر، بازتابی از وحی و ناظر به وجه باطنی آن، یعنی همان طریقت معنوی است. پس هنر به مثابه یکی از ارکان دین و وحی به‌شمار نمی‌آید، بلکه گویی وجه باطنی دین و وحی را آشکار می‌کند. اکنون به حدیث شریف «انَّ اللّهَ جَمِیلٌ یُحِبُّ الْجَمَالَ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۳: ۷) توجه کنید که بر اساس آن، عالم هستی، مظهر جمال خداوند سبحان بوده و انسان نیز چون به جمال و زیبایی عشق دارد و آن را می‌پرستد، به نوبه خود می‌کوشد حقیقت معنوی را در این عالم، محقق نموده و آن را در قالب زیبایی حقیقی در اثری هنری آفریده و به آن وجود خارجی ببخشد. بدین‌سان، زیبایی و نیکی را به خود ذات خداوند مرتبط می‌داند و هنر در مرکز تمدن اسلامی، جایگاهی ویژه و البته مستمر و مستدام می‌یابد (نصر، ۱۳۷۶: ۱۴۸). وی در عین حال هنر را جلوه‌ای از جمال الهی در سراسر هستی می‌داند که می‌تواند معرفتی از جمال الهی به انسان‌ها بدهد. هنر بر عکس تفسیر کتب آسمانی، به علت رمز و تمثیل خود، دارای جنبه‌ای باطنی و عمیق بوده و وظیفه آن، سخن گفتن با افکاری است که تمایلی معنوی دارند و به دلیل نحوه بیان عینی و انضمامی و مستقیم خود، معرفتی از جلوه‌های الهی را می‌نمایاند و سبب فهم فقهی و اخلاقی در خطاب عام جامعه می‌شود.

از نگاه نصر چه در صحن وسیع مسجد جامع دهلی باشیم، چه در صحن مسجد جامع اصفهان یا در مسجد قرطبه اسپانیا، یا مسجد ابن طولون در قاهره، با وجود همه تفاوت‌هایی که در آنها به چشم می‌خورد، خود را در فضای هنری و روحانی مشابهی می‌یابیم که این امر به سرچشمه وحدت بخش هنر اسلامی بازمی‌گردد که باید آن را در حقایق درونی قرآن - که حقایق اصلی هستی هستند - و برکات نبوی جستجو کرد. در این تصویر هر جا برکات محمدی و خاندان نبوت جاری بوده و هست، در آنجا باید سرچشمه هنری خلاقانه را یافت که به هنر قدسی اسلام مجال بروز داده است. پس جای تعجب نیست که استادان بزرگ هنر اسلامی، همواره عشقی خاص و تعلق خاطری ویژه نسبت به پیامبر اسلام ﷺ از خود نشان داده و هنرمندان شیعه، یاد پیامبر ﷺ و خاندانش را همواره گرامی داشته‌اند. (همان: ۱۳) وی ادامه می‌دهد که این سخن - حتی اگر به شکل موجبه کلیه گفته شود - افراط‌آمیز نیست؛ زیرا مقصود از «هر جا» و «آنجا» به جهت مضمون و محتوا و نه به لحاظ شکل و فرم است. با این‌همه باید از یک مسئله دردآور و سوگ‌مندانه سخن گفت و آن اینکه، غربت خاندان و برکات‌شان یا دوری انسان معاصر از خلوت و معنویت درونی و عطف توجه به آرایه‌ها و وجه نمود در زندگی انسان امروزی، باعث شده که هنر اسلامی و دین، مورد



بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر

غفلت واقع شود. در واقع با آنکه «هنر اسلامی، به‌طور بی‌واسطه‌ای از روحانیت و خلوت درونی سنت اسلامی سرچشمه می‌گیرد، ولی متأسفانه در جهان معاصر اسلام، همان‌قدر که روحانیت و تفکر مورد غفلت قرار گرفته، به همان اندازه هم این هنر رو به انحطاط و نابودی گذاشته است» (نصر، ۱۳۷۵: ۱۵-۱۴).

به هر حال اگرچه می‌توان حقیقت هنر اسلامی را الهام‌یافته از وحی الهی دانست، اما نسبت به این ادعا که «حتی صورت‌های هنر با الهام از وحی الهی است»، جای تأمل است. برای نمونه اگر بتوان صورت ساخت مسجد یا اشکال آن را در مساجد شیعه مثلاً با دو مناره ناظر بر وجه سلبی توحید یا همان «لا» و نفی طواغیت و در تسنن با یک مناره، ناظر بر وحدانیت و یکتایی دانست و آن را الهام‌گرفته از وحی اسلامی خواند، چگونه می‌توان خط هنری یا موسیقی هنری را ملهم از وحی الهی دانست؟ مگر آنکه به شکل کلی بگوییم هنرمند، الهاماتی دریافت می‌کند و آن صور را می‌سازد. اگر این گونه بگوییم، باید در مفهوم وحی الهی، کمی توسعه‌گرایانه بیان‌دیشیم و آن را به الهام نیز تسری و تعمیم دهیم. البته گویی نصر با این تسری و تعمیم مخالفتی ندارد. افزون بر این - همان‌طور که پیش‌تر گفتیم - حقیقت وحی از نگاه نصر نیز مورد نقد غالب متکلمین اسلامی است و در این صورت هنر الهام‌یافته از آن نیز مورد تردید قرار می‌گیرد.

## ۲-۲. معرفت به خدا و تجلی غایت الهی

نصر معتقد است که هنر اسلامی سبب می‌شود، مسلمانان پیوسته خدا را یاد نموده و در زیبایی‌هایی که منشأ آن از خداوند است، تفکر و تأمل نمایند. افزون بر خدااندیشی، شاهد کارکرد هنر اسلامی در تجلی غایت الهی هستیم. از دیدگاه نصر، هنر اسلامی برای اهل تفکر پشتوانه فوق‌العاده ارزشمند حیات معنوی و فرصتی گرانبها برای یادآوری حقایق الهی است. تجلی وحدت در کثرت، مفهومی عامیانه نیست، بلکه یک چارچوب نظری برای اندیشمندان است و هنر اسلامی این چارچوب را برای متفکران، بر می‌نمایاند. نصر می‌گوید:

هنر اسلامی، نتیجه تجلی وحدت در ساحت کثرت است و توازن و هماهنگی ناشی از آن، جلوه‌ای رهایی‌بخش دارد که انسان را از بند کثرت رها ساخته و به او امکان می‌دهد تا وجد و نشاط بی‌حد و حصر تقرب به خدای یگانه را

تجربه کند (نصر، ۱۳۷۵: ۱۹۴-۱۹۰).



البته یک نکته در اینجا قابل جستجو و پیگیری است و آن اینکه، اگر دین منبع اصلی و اساسی هنر است و هنر تجلی وحدت در کثرت است، باید پرسش را کمی جلوتر برد و پرسید آیا اساساً آموزه‌های ادیان، بر وحدت در کثرت یا کثرت در وحدت ناظر هستند؟ به دیگر سخن، آیا دین می‌خواهد آدمیان در عین کثرت، متوجه وحدت باشند یا در عین توجه به وحدت، به کثرات بیندیشند. این سخن به‌عنوان یک احتمال مطرح می‌شود که اگر خدای پدر، خدای پسر و روح القدس را مظاهر کثرات بدانیم، اما با این همه بگوییم ما در این کثرت، وحدت می‌بینیم، به دیدگاه وحدت در عین کثرت قائل شده‌ایم و شاید این اندیشه در عرفان اسلامی، ارغانی از مسیحیت باشد. لکن اگر بخواهیم قصه را برعکس کنیم و در عین وحدت، کثرات را ببینیم که همان کثرت در وحدت است، نه وحدت در کثرت، به مفهومی مانند تجلی دست می‌یابیم که با ادب دینی اسلامی تطابق بیشتری دارد و مبنی بر آن، با آنکه ذات مطلق، واحد است، همه کثرات، ظهورات او هستند و تجلی اسماء و صفاتش به‌شمار می‌آیند (فیاضی، ۱۳۸۹: ۱۶۲-۱۵۱).

با این توضیحات، هنر اسلامی هدف و وظیفه خود را در مقام پشتیبان وحی قرآنی برای دستیابی به غایتی که اسلام به واسطه آن الهام شده است، یعنی تحقق اصل توحید (لا اله الا الله) دنبال می‌کند. غایت تجلی خداوند یگانه از خلال زیبایی مسحورکننده اشکال، رنگ‌ها و اصوات، که به‌مثابه جلوه‌های خدا، ظاهراً صوری محدود هستند که هم جلال و هم جمال است (نصر، ۱۳۷۵: ۱۹۴). از این منظر، هنر هر چند به دست انسان هنرمند تکون می‌یابد و مصنوع می‌شود، اما در واقع، تجلی غایت الهی است و در آن سلب و ایجاد یا جمال و جلال که در توحید تجمیع یافته است، قابل نظاره می‌باشد.

مشکل ادعای نصر این است که وی ملاک و معیار قدسی بودن هنر را جوامع و نه انسان دانسته است و هنر قدسی را نیز هنری می‌داند که از یک جامعه سنتی ناشی شده است. اما این مقوله با ویژگی آزادی و انتخاب انسان، مخالف است، چون اگر قائل شویم هر هنری که در یک جامع، سنتی خلق می‌شود، قدسی است، پس نقش انتخاب و آزادی انسان چیست؟ آیا معنای چنین سخنی این است که هر انسانی در جامعه سنتی زندگی می‌کند، انسان دین‌داری است؟ مسلماً چنین نیست. پس هر هنری هم که در این جامعه به وجود می‌آید، معلوم نیست حتماً دینی باشد. عکس این مطلب نیز صادق است. آیا هر کس در جامعه مدرن با خصوصیات پیش‌گفته زندگی می‌کند، انسان مدار و غیردینی



بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر

است؟ مسلماً چنین نیست. بنابراین هنری که چنین فردی به وجود می‌آورد، می‌تواند قدسی باشد بدون اینکه چنان‌که نصر مدعی است خود را صرفاً به ظاهر مقدس آراسته باشد. در حقیقت، وجود یا عدم وجود اعتقادات دینی در انسان می‌تواند به خلق هنر دینی یا غیردینی منجر شود. بنابراین صرف دوره تاریخی، نمی‌تواند تعیین‌کننده هنر قدسی یا مدرن باشد (ریبیعی، ۱۳۸۸: ۳۰۹-۳۰۸).

مشکل دیگر دیدگاه نصر این است که باید به این پرسش پاسخ دهد که چه سنجه‌ای در اختیار است تا نشان دهد این به اصطلاح الهامات، به حقیقت از ناحیه خداوند بر کسانی که مدعی آیین‌ها و ادیان نو هستند، فرود می‌آید؟ و از کجا بدانیم آنچه که بر زبان کنفوسیوس جاری شده است، حاصل اندیشه‌های شخصی و عادی خود اوست یا آن که خداوند آن‌ها را بر زبانش به الهام جاری کرده است؟

اشکال آخر به دیدگاه نصر در مورد وحدت متعالیه ادیان است. درست است که هنر می‌تواند تجلی غایت الهی باشد و انسان را به ذکر خدا وادارد، اما نباید فراموش کرد که نصر، خدای مورد ادعای همه ادیان را می‌پذیرد و در این صورت، شاهد هنرهایی در جهان هستیم که هر یک غایت الهی و خدای متفاوتی را دنبال می‌کنند و دست‌کم متفاوت به نظر می‌رسند. از این رو شاهد چالش‌هایی پیش‌روی این تکثر در غایت متعالی و هنر خبردهنده از آن‌ها خواهیم بود.

### ۲-۳. کارکرد هنر اسلامی در معنویت‌بخشی

برخی بر این باورند هنر تنها به این اعتبار، مقدس است که به‌طور مستقیم، شهودی از وجود معنوی را عرضه کند. این دیدگاه سنت‌گرایان است (دیوتش، ۱۳۸۴: ۱۵۹). از نظر نصر نیز «هنر اسلامی، از نظر پیدایش ثمره معنویت اسلامی و از نظر تحقق مبدأ یا بازگشت به آن، یاور، مکمل و حامی حیات معنوی است» (نصر، ۱۳۷۵: ۱۳). از نگاه وی، معنای معنویت در دنیای امروز، مبهم و واجد پیچیدگی‌های خاصی است و عده‌ای می‌کوشند معنویت را به جای دین و یا در برابر آن به کارگیرند و در بُعد روان‌شناسی از آن بهره‌برداری کنند. وی می‌نویسد:

منشأ به‌کارگیری اصطلاح معنویت در زبان‌های اروپایی، کاملاً جدید است و در حلقه‌های کاتولیک، در یکی-دو قرن گذشته بوده که اصطلاح معنویت کاربرد یافته است و اینک به شکل گسترده یا به جای دین یا در مقابل آن به کار می‌رود. در زبان‌های شرقی اما، واژگانی که دال بر مفهوم معنویت‌اند، غالباً ریشه‌شناسی این واژه را که از "spiritus"



یا "Spirit" (روح) اشتقاق یافته، نشان می‌دهد. اما واژه «الروحانیه» که مشتق از «الروح» و دقیقاً به معنای "spiritus" است، در زبان عربی متداول و البته بی‌ابهام است. در جهان جدید، «روح» به عنوان واقعیتی عینی و وجودشناسانه (و مرتبه چهارم عالم اصغر/انسان) انکار می‌شود، پس معنویت، دیگر الروحانیه عربی نیست و لکن ناظر بر مرتبه سوم انسان یا نفس "psyche"، کاربرد می‌یابد. وقتی معنویت معطوف به «الروح» نباشد، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این است که می‌توان گفت: معنویت، اغلب در بردارنده آرزوی مبهم برای معنا و تجربه امور نفس‌الامری است. پس «روح» و معنویت ناظر بر این مرتبه چهارم انسان، فقط درون سنت‌های بزرگی که منشأ آسمانی دارند، آشکار می‌شود، در حالی که در عالم جدید در باب معنویت به امور روان‌شناسانه قناعت می‌شود (نصر، ۱۳۷۸: ۷۶).

این است که اصطلاح معنویت دچار ابهام شد و منشأ این ابهام در کاربردهای دوگانه آن که یکی با انکار روح همراه است، لحاظ گردید. پس برای یافتن معنای درست آن، باید به کاربرد و کارکردش پیش از این انکار یا پیش از دوران تجدد و فرونهادن سنت - که کاربرد و معنای سنتی است - توجه کرد.

نصر معتقد است معنویت اسلامی از طریق فتوت در فعالیت‌های روزمره جامعه اسلامی نفوذ کرد و هنر نه تنها در مقام نظر، بلکه در مقام عمل، با جنبه معنوی اسلام در آمیخت. از نظر وی برای آن که معنویت اسلامی را درک کنیم، باید ابتدا به نقش جوانمردی در دگرگونی روح افراد پی ببریم که به نوبه خود، ماده موجود در آن فعالیت همگانی، یعنی هنر را پیش از آن که در جامعه مدرن غرب به طبقه خاصی از انسان‌ها منحصر شود، در مفهوم سنتی اش تغییر و تعالی دادند (نصر، ۱۳۹۱: ۵۷۶).

از نظر نصر، آثار هنر اسلامی به واسطه پیوند درونی با معنویت، به صدور برکت ادامه می‌دهند. منظور از برکت همان فیض الهی است که در شریان‌های عالم هستی جریان دارد. نصر به صراحت کامل مدعی است از دوران قرون وسطی به بعد در مغرب‌زمین، امر معنوی (معنویت)، تقریباً از هنر رخت بر بسته است، لیکن هنوز بسیاری از بقایای آن را در شرق می‌توان یافت. رخت بر بستن امر معنوی و هنر از یکدیگر در غرب، به دلیل مواجهه غرب با معنویت است. وقتی معنویت امری فراموش شده پنداشته شد، دیگر سراغ گرفتن از معنویت در هنر، امر بی‌معنایی به‌شمار آمد.



نصر به نقل از شوان به رابطه هنر و معنویت می‌پردازد و می‌نویسد: «زیبایی و هنر، در معنویت نقشی اساسی ایفا می‌کند؛ زیبایی، امتداد یا انعکاس لایتناهی الهی است و از این حیث، سختی دل را به لطافت مبدل می‌سازد و موانعی را که بر سر راه رهایی و رستگاری نفس قرار گرفته است، از میان برمی‌دارد (نصر، ۱۳۷۶: ۱۴۸). در همین راستا، نصر هنرمند واقعی را دوست سنت‌گرایان می‌داند که از تسلیم شدن به ماده‌گرایی نسنجیده، تجارت‌زدگی و مصرف‌زدگی زمانه، فروافتادن در دام نفوس و رذایل اخلاقی، خودداری می‌کند و طالب معنویت است. وی به دیدگاه سنتی خود نیز اشاره کرده و در این زمینه می‌نویسد:

منظر سنتی در پی آن است که به مدد سلوک معنوی، از طریق صعود به عالم معنا (روح مطلق) و ویران ساختن استحکاماتی که روان نازل بر روی نفس نامیرای ما ایجاد کرده است، ما را به آزادی برساند. سنت‌گرایان با بسیاری از هنرمندان که می‌خواهند از طریق هنر، متحقق به حقایق معنوی شوند، همدلی دارند (همان: ۱۸۹).

شاید تعبیر آزادگی در عبارتی که از نصر بیان شد، بهتر از آزادی باشد؛ زیرا مقصود، رها شدن از قید و بندهایی است که آدمی را از وصول به معنویت محروم می‌سازد و این با آزادگی مناسب‌تر است.

وی همچنین با اشاره به پیوستگی هنر، سنت و معنویت، تخریب و یا افول هر یک را زمینه‌ساز کم‌رنگ شدن دیگری می‌داند، یعنی تخریب هنر سنتی، افول سنت را به دنبال دارد، در نتیجه وی یکی از علل عاصی شدن انسان معاصر و برون‌رفت از معنویت را از دست دادن الگوی قدسی هنر می‌پندارد. شاهد او بر این فرضیه، شورش‌های فلسفی و علمی علیه جهان‌بینی قرون وسطاست که به قصد تخریب نسبتاً کامل هنر مسیحی سنتی و جایگزینی‌اش با هنر عاصیانه و انسان‌گرا انجام شدند. بنابراین هنر اسلامی، تبلور احساس و بصیرت هنرمند مسلمان است. هنرمند مسلمان، هنر را عبادت و وسیله‌ای برای تقرب به حق و معنویت تلقی می‌کند و هنر اسلامی بند یأس نیست، بلکه بال‌های امید است تا این بریده‌نالن را به نیستان وصال معهود برساند. هنر اسلامی غیر از هنر مسلمانان است و آن هنری است که منبعث از آموزه‌های سازنده اسلام باشد. اگرچه همه آثار هنر اسلامی ارزشی برابر و یکسان ندارند، اما معمولی‌ترین این آثار را نیز نمی‌توان از معنویت اسلامی جدا فرض کرد (نصر، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

از نظر نصر، شور و شوق انسان به زیبایی در حقیقت، شوق او به بهشت است که در ذات او نهفته است و انسان آن



را در ژرفای وجود خویش با خود دارد. زیبایی، یادآور آن حق معنوی است که انسان از آن نشأت گرفته و در واقع، به انسان در بازگشت به آن حق همیشه حاضر یاری می‌دهد (نصر، ۱۳۸۲: ۲۰۴).

نصر معتقد است هنر اسلامی بدون قرآن و برکت نبوی، پا به عرصه وجود نمی‌نهد. پس هنر اسلامی فقط از آن رو که مسلمین موجد آن بودند، اسلامی نیست، بلکه این هنر همچون شریعت و طریقت از وحی اسلامی نشأت می‌گیرد. این هنر، حقایق درونی وحی اسلامی را در جهان صورت‌ها متبلور و نمایان می‌کند و چون از وجه باطنی اسلام ناشی می‌شود، انسان را به خلوت درونی وحی الهی رهنمون می‌سازد. هنر اسلامی از نظر پیدایش، ثمره معنویت اسلامی و از نظر تحقق مبدأ یا بازگشت به آن، یاور، مکمل و حامی حیات معنوی است (همان: ۱۳).

از عبارات فوق استفاده می‌شود که رابطه هنر و معنویت، رابطه داد و ستدی و تولیدی است، بدین بیان که چون طریقت و معنویت، وجه باطنی وحی و دین است و هنر نیز همان تبلور عمق و باطن است، بنابراین به لحاظ پیدایش می‌توان هنر را ثمره و میوه معنویت اسلامی دانست. اما از دیگر سو، وقتی هنر مصنوع شد و لباس تحقق و آشکارگی پوشید، آدمی را در اندیشه فرو می‌برد و معنویت را به دنبال دارد. پس هم از معنویت ناشی می‌شود و هم بر معنویت رهنمون می‌گردد. شاید بتوان مثال معرفت و پارسایی را در این راستا بیان نمود که براساس آن، از یک سو، معرفت پایه پارسایی است چنان‌که قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ حقیقت چنین است که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند» (فاطر/ ۲۸) و علم و معرفت، پایه و اساس خشیت الهی و پرهیزگاری خوانده شده است و از دیگر سو، «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ (انفال/ ۲۹) فرقان یا مقام معرفت تفکیک حق از باطل، رهاورد پرهیزکاری است.

می‌توان گفت ارتباط میان معنویت اسلامی با هنر اسلامی، به واسطه شعائر و مناسک اسلامی نیز آشکار می‌شود، چون اینها در جهت‌دهی روح و ذهن مسلمانان مانند هنرمندها و صنعت‌گرها تأثیری به‌سزا دارند. مثلاً نماز که به‌طور منظم، روزانه ادا می‌شود و همچنین قربت با طبیعت بکر که نمونه ازلی مسجد است و ارجاع قرآن به حقایق آخرت و معاد و گذرا بودن دنیا، تأکید بر عظمت خداوند متعال و همه این‌ها، مانع سلطه خیال‌پروری بر روح آدمی شده و موجب شکل‌گیری ذهن و روح مسلمانان می‌گردند (نصر، ۱۳۷۵: ۱۶).



بررسی و نقد کارکرد هنر اسلامی در خداشناسی و معنویت از دیدگاه سیدحسین نصر

نسبت به ادعای نصر در مورد حقیقت وحی و معنویت‌آفرینی آن در قالب هنر اشکالی وجود دارد و آن اینکه باید از ایشان پرسید آیا وحی معنویت‌آفرین در هنر، وحی آسمانی است یا الهامات را نیز دربرمی‌گیرد؟ اگر نصر، الهامات کسانی مانند کنفوسیوس را در چرخه وحی و آن تعالیم را در ردیف ادیان می‌نشانند، چگونه می‌توان ادیان زمینی را بستری برای معنویت هنر – که اصلاً و قاعدتاً ارتباط با آسمان است – قرار داد؟ می‌دانیم که متکلمان اسلامی اعتقاد ندارند که چنین چیزی اساساً وحی اصطلاحی باشد، لکن نصر، گویی این الهامات را – بر فرض آنکه درست و رحمانی باشد و نه شیطانی – در مفهوم وحی مندرج می‌داند و می‌گوید: «دلیلی ندارد آیین هندو را از مقوله دین خارج بدانیم، مشروط بر اینکه این اصطلاح را به معنای چیزی بفهمیم که انسان را از طریق یک پیام، وحی یا جلوه‌ای که از «حقیقة الحقایق» می‌رسد، با مبدأ کل پیوند می‌دهد (نصر، ۱۳۸۰؛ الف: ۱۴۳).





## نتیجه گیری

از نگاه نصر، هنر اسلامی کارکردهای گوناگونی دارد. هنر از مظاهر و نشانه‌های خداوند متعال است که انسان را به یاد خدا و عظمت او رهنمون می‌کند و به‌طور مستقیم، هم با روح قرآن و وحی اسلام و هم با صورت ظاهری آن مرتبط است. بنابراین مهم‌ترین کارکرد هنر اسلامی این است که شناختی از محتوای آموزه‌های وحیانی ارائه می‌کند و این هنر سبب شده مسلمانان پیوسته خدا را یاد کنند و در زیبایی‌هایی که منشأ آن خداوند است، تفکر و تأمل نمایند. آثار هنر اسلامی هم به سبب پیوند و رابطهٔ درونی با معنویت، در مقام نظر و عمل، پیوستگی آن با جنبهٔ معنوی اسلام را بازتاب می‌دهد. همچنین نصر میان هنر دینی، هنر سنتی و هنر قدسی تمایز نهاده است، وی هنر دینی را ویژهٔ جوامع مدرن و هنر سنتی را از آن جوامع غیرمدرن می‌خواند و هنر قدسی را ریشه‌دار در معنویت می‌داند و معتقد است بدون معنویت نمی‌توان هنر را قدسی دانست. بنابراین دیدگاه نصر دربارهٔ معنویت هنر، در عین برخورداری از نقاط قوت، از برخی کاستی‌ها نیز برخوردار است. به‌عنوان مثال یکی از نقاط ضعف دیدگاه وی، تطبیق اندیشه‌های خود با آثار هنری در تمدن اسلامی است و اشکال دیگر این است که نصر جامعه را معیار هنر قدسی می‌داند، در صورتی که اگر ملاک و معیار قدسی بودن هنر را جوامع بدانیم و انسان را از این چرخه خارج کنیم با آزادی و انتخاب انسان به مقابله برخاسته‌ایم و سنتی بودن را ملاک قرار داده‌ایم که درست نیست.



## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. افلاطون، مجموعه آثار (۱۳۷۷)، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۳. تولستوی، لئون، هنر چیست؟ (۱۳۷۲)، ترجمه کاوه دهگان، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
۴. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۹)، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
۵. جلالی، غلامرضا (۱۳۷۸)، زیباشناسی در اندیشه فلسفی شهید مطهری، حوزه، دوره ۱۶، شماره ۱.
۶. خندقی، امین (۱۳۹۴)، موسوی گیلانی، سیدرضی، «نقد دیدگاه سنت‌گرایان در باب هنر سنتی، هنر مقدس و هنر دینی»، معرفت ادیان، دوره ۲۳، شماره سوم، ۱۰۷-۱۲۸.
۷. دیوتش، الیوت (۱۳۸۴)، فلسفه هنر، ترجمه سیدحسین نصر، گردآورنده انشاءالله رحمتی، هنر و معنویت، چاپ اول، تهران: فرهنگستان هنر.
۸. ربیعی، هادی (۱۳۸۸)، جستارهایی در چیستی هنر اسلامی: مجموعه مقالات، چاپ اول، تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن، ایرج داداشی، رویکرد سنت‌گرایان به هنر اسلامی، ۲۱۰-۱۶۹.
۹. رید، هربرت ادوارد (۱۳۸۶)، معنی هنر، ترجمه نجف دریابندری، چاپ دهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۰. شریعتی، علی (۱۳۶۶)، هنر مجموعه آثار، چاپ سوم، تهران: چاپخش.
۱۱. فیاضی، ابراهیم (۱۳۸۹)، تولید علم و علوم انسانی: مقاله فلسفه متأخر ایرانی، چاپ اول، مشهد: سپیده باوران.
۱۲. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، ۱۵ جلدی، چاپ اول، قم: موسسه دارالحديث العلمیه الثقافیه.
۱۳. نجفی بزرگر، رحیم (۱۳۷۵)، «هنر و معماری اسلامی»، فصلنامه هنر، شماره ۳۰، ص ۲۳۱-۲۴۰.
۱۴. نصر، سیدحسین (۱۳۷۵)، هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
۱۵. نصر، سیدحسین (۱۳۸۳)، آرمان‌ها و واقعیت‌های اسلام، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، چاپ اول، تهران: سهروردی.
۱۶. نصر، سیدحسین (۱۳۸۵)، در جستجوی امر قدسی، ترجمه و تدوین: مصطفی شهرآیینی، چاپ دوم، تهران: نی.
۱۷. نصر، سیدحسین (۱۳۸۰الف)، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، چاپ اول، تهران: سهروردی.
۱۸. نصر، سیدحسین (۱۳۸۲)، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاننداری، چاپ دوم، قم: طه.



۱۹. نصر، سیدحسین (۱۳۹۱)، جلوه‌های معنویت در جهان اسلام، ترجمه فاطمه شاه‌حسینی، چاپ اول، قم: انتشارات ادیان و مذاهب.
۲۰. نصر، سیدحسین (۱۳۹۳)، آفاق حکمت در سپهر سنت: گفتگوی حامد زارع با سیدحسین نصر، چاپ اول، تهران: ققنوس.
۲۱. نصر، سیدحسین (۱۳۷۶)، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ چهارم، تهران: طرح نو.
۲۲. نصر، سیدحسین (۱۳۸۴)، دین و نظام طبیعت، ترجمه محمدحسن فغفوری، چاپ اول، تهران: حکمت.
۲۳. نصر، سیدحسین (۱۳۸۰ب)، هنر دینی، هنر سنتی، هنر مقدس؛ تفکراتی و تعاریفی، راز و رمز هنر دینی، چاپ اول، تهران: سروش، ۴۵-۵۷.